

تذکر این کتاب توسط مؤسسه فرهنگی - اسلامی شبکه الامامین الحسنین علیهما السلام
بصورت الکترونیکی برای مخاطبین گرامی منتشر شده است.

لازم به ذکر است تصحیح اشتباهات تایپی احتمالی، روی این کتاب انجام نگردیده است.

فهرست مطالب

۴	پیشگفتار.....
۶	درباره امام حسین <small>علیه السلام</small>
۷	مولود خجسته مولود خجسته.....
۱۶	امام حسین پس از پیامبر.....
۲۳	موضع امام حسین <small>علیه السلام</small>
۳۰	ویژگیهای بزرگ اخلاقی.....
۳۰	بخشنده و بزرگوار:.....
۳۳	یاور ضعیفان.....
۳۵	شجاعت و دلاوری.....
۳۷	زاهدی عابد.....
۳۸	سخنور بدیبه سرا.....
۴۰	قیام عاشورا.....
۴۰	معاویه و حکومت سلطنتی.....
۴۳	حق موروثی.....
۵۳	پاورقی ها.....

زندگانی امام حسین (علیه السلام)

پیشگفتار هدایتگران راه نور

آیه الله سید محمد تقی مدرسی

پیشگفتار

الحمد لله، و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ.

مسلمانان امروز بیش از هر روز دیگری به نور و هدایت نیازمندند. آنان در سببی تاریک و در بیابانی بی کرانه اسیر توفانهای مرگبار شده اند. راهها به بن بست ختم شده و مردم به پراکندگی دچار آمده اند و نمی دانند چه باید بکنند؟

مسلمانان، امروزه به نور و هدایت محتاجند اما به همین اندازه نیز از کانون نور و هدایت فاصله گرفتند. وضع آنان چنین است که می بینیم. آنها در برابر افکار و اندیشه های وارداتی فاقد چنان آگاهی و هوشیاری هستند که از نظر فکری باید پیوسته آنان را تغذیه کرد. اینان تعالیم دین خود را نمی شناسند و به دیدگاههای روشن آن که زاده سالهای تجربه است، آگاهی ندارند. اینان نمی دانند که دینشان یگانه آیینی است که می تواند امت را از قعر این پرتگاه به قله بلندی که انتظارش را دارند برساند.

آنچه در این کتاب آمده نمونه ای زنده برای اثبات این ادعاست. اینک بینش و آگاهی خود را از بزرگترین راهبر مسلمانی که خداوند او را پیشوا و هدایتگر مردمان گردانیده، فرابگیریم. بنگریم تا چه اندازه از بینش پرثمر امام حسین علیه السلام برخورداریم و آنگاه با خود بیندیشیم که آیا همین مقدار کافی است؟! من گمان نمی کنم که صفحه ای تازه و افزون بر آنچه که در کتابهای پیشین آمده، بر زندگی امام حسین علیه السلام اضافه کرده باشم. حتی می توانم گفت، سطری بر آنچه پیش از این گفته و نوشته اند، نیفزوده ام. حتی گمان نمی کنم که تاکنون کتابی به این ایجاز، به تمام ابعاد زندگی آن حضرت پرداخته باشد. اما با این همه بر این باورم که نود و نه در صد از خوانندگان این کتاب از آنچه در این مختصر می خوانند، به شگفتی خواهند افتاد. و این خود نشان غفلت مسلمانان از نوری است که شدیداً امروزه بیش از هر زمان دیگری بدان نیازمندند.

اینک سخن را کوتاه می‌کنم تا همگام با هم زندگی شکوهمندانه این شخصیت بزرگ
اسلام را از نظر بگذرانیم.

محمدتقی مدرّسی

درباره امام حسین علیه السلام

نام: حسین

پدر و مادر: امام علی بن ابیطالب و حضرت فاطمه زهرا

شهرت: سید الشهداء

کنیه: ابا عبدالله

زمان و محل تولد: سوّم شعبان سال ۳ هجرت در مدینه

زمان و محل شهادت: روز عاشورای سال ۶۱ ه. ق در کربلاء در سن ۵۷ سالگی.

مرقد شریف: در کربلاء مقدّس.

دوران زندگی: در چهار بخش:

۱ - عصر رسول خدا صلی الله علیه و آله (حدود ۶ سال)

۲ - دوران ملازمت با پدر (حدود ۳۰ سال)

۳ - ملازمت با بردارش امام حسن (حدود ده سال)

۴ - مدت امامت: ده سال

مولود خجسته مولود خجسته

پگاه روز سوّم شعبان از سال سوّم هجرت یکی از درخشانترین و زیباترین سحرگاهان به شمار می رود. چرا او که در این روز با انگشتانی از نور مولودی مبارک و بزرگ را به نوازش گرفت.

در سوّم شعبان نوری پاک و درخشان، منزلگاه رسالت را در خود فروبرد. مولودی فرخنده پا به عرصه وجود گذاشت در واقع خداوند او را برگزید تا تداوم بخش رسالت و مقتدای امت باشد و انسانها را از تاریکیهای جهل و بندگی برهاند.

بی گمان دچار شگفتی خواهیم شد، هنگامی که می بینیم منزلگاه رسالت با شادی و افتخار به استقبال این مولود می شتابد. خانه کوچک و ساده ای که در بلندای آن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم جدی مهربان و پدري پر محبت جای دارد.

به پیامبر خبر داده شد که فاطمه زهرا پسری زاده است، حالتی آمیخته از سرور و اندوه آن حضرت را فرا گرفت و با حسرت و رغبت خواستار کودک شد. مگر چه حادثه ای رخ داده است ای رسول خدا! پدرم و مادرم فدایت باد آیا مگر این نوزاد عیب و نقصی دارد؟! هرگز... که اندیشه طلایه دار رسالت بسی گسترده تر و دورتر از افکاری است که دیگران بدان می اندیشند. مسئولیت و وظیفه او بزرگتر از مسئولیت یک پدر یا وظایف یک پدر بزرگ یا وظایف یک رهبر است. او در حقیقت سازنده یک امت و یک تاریخ است و پیامبری است که برای بیم دادن جهانیان از سوی خداوند مأموریت یافته است.

او در اندیشه صواب خود بسی دورتر می رود و می گوید: گریزی از مرگ نیست و به ناچار باید در یکی از روزها بار سفر آخرت را بست و باید برای آینده راهی گسترده تر از آنچه که امروز هست باز کرد و در آن آینده امتی خواهد بود که خود را (امت اسلامی) میخواند و شخص پیامبر خدا را نمونه و راهبر واقعی خود تلقی می کند.

باید این امت از وجود هدایتگران پاک و رهبرانی معصوم برخوردار باشد تا مردم را به راه راست و به سوی خداوند بزرگ هدایت کنند.

این پیشوایان، چنان که وحی بارها پیامبر را بدان آگهی داده بود، کسانی جز خاندان وی یعنی حضرت علی پسر عمویش و دو فرزند او و سپس نسل پاک آن دو، نبودند. اما آیا کارها در آینده، همان گونه که پیامبر اکرم می خواهد، پیش خواهد رفت؟! در واقع وجود عناصر منحرف در میان مسلمانان، هشدار آشکار به پیامبر در مورد آینده امت به شمار می آمد.

وحی بارها به آن حضرت آگهی داده بود که سرنوشت حقی که در وجودشخص پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تجلی یافته همان سرنوشت حقی است که خداوند آن را در وجود خاندان پاک وی متبلور می بیند، عناصری هم که در روزگار پیامبر در برابر دعوت او جبهه گرفتند همان کسانی هستند که بعداً با زور و پافشاری در مقابل خاندان پاک آن حضرت موضع می گیرند. موج عناد و مخالفت دشمنان در آینده به نقطه جوش خود خواهد رسید، وصف یاری دهندگان حق و باطل در روزگار امام حسین همین کودک شیر خواره ای که اکنون دیده بر جمال پاک پیامبر دوخته و بردستان مبارک او در حال جنب و جوش است، از هم جدا خواهد شد.

پیامبر نیز به آینده ای دور می نگرد و در اندیشه های خود غوطه می خورد. دگر بار نگاهی به این کودک خجسته شیر خواره می افکند. گاه شادمانی او را در خود فرو می گیرد و زمانی حزن و اندوه در دلش راه می یابد. او مدتی را در این حالت به سر می برد تا آنکه قطرات اشک از چشمان درخشان و پرمهرش باریدن می گیرد.

شگفتا!! پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ با آن همه دلیری و شجاعت می گیرد!! حال آنکه او همان کسی است که علی بن ابی طالب عَلِيٌّ شجاع ترین و دلاورترین مرد قریش در دشوارترین و بحرانی ترین شرایط بدو پناه می برد. کسی که به قول امام علی در میدان جنگ از دیگران به دشمن

نزدیکتر بود و سختی نبرد هیچ گاه در عزم و اراده پولادینش خللی وارد نمی کرد. اما او اینک در میان زنانی که در مراسم تولد این کودک گرد آمده اند، می گرید!!
اسماء خدمتکار اهل بیت می گوید از آن حضرت پرسیدم: پدر و مادرم به فدایت چرا می گریی؟!

پیامبر خدا پاسخ می دهد:

بر این فرزندم می گریم.

گفتم: او همین ساعت به دنیا آمد ای رسول خدا؟!

فرمود: مردمان سرکش پس از من او را خواهند کشت. خداوند آنان را از شفاعت من بی بهره کند. ^(۱)

مسأله ای که در دل رسول خدا ﷺ خلجان می کرد، عاطفه ای انسانی یا تمایلی بشری نبود تا او را به حفظ نام و نشان در خاندانش تحریک کند. بلکه این مسأله پیامبری بود که خداوند او را برگزیده و با علم به عزم و اراده، راستی و ایمانش او را انتخاب کرده بود.
مسأله کسی بود که مسئولیتی بر دوش داشت که کوههای سترگ و آسمانها وزمین تاب برداشتن آن را نداشتند. مسئولیت او رساندن پیام مکتب به گوش همه جهانیان بود.

امام حسین علیه السلام نیز فقط پسر او نبود بلکه او مقتدا و پیشوای کسانی بود که پس از وی بیم دهنده آنان بود. بنابر این خبر کشته شدن وی طبعاً خبر نبرد حق با باطل و راست با دروغ و عدالت با ظلم و... به شمار می آمد. از این رو پیامبر ﷺ بر این مولود می گریست که واقعاً سزاوار گریستن هم بود.

جشن تولد عجیبی در خانه رسالت بر پا بود. شادمانی با اشک و خنده با اندوه و درد توأم بود. آری که جشن صالحان همواره میان ترس و امید، خنده و گریه جریان می یابد. اینک اندکی گوش فرا دهیم و بشنویم که آیا کروبیان نیز در جشن ساکنان این کانون گرم و ساده نیز شرکت دارند یا نه؟

آری اینک نجوایی آهسته می شنویم که اندک اندک نزدیک می شود. گویی این نجوای کروی بیان است. آنان فضای خانه را از عطر حضور خود درآکنده اند.

جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَامُ پیش می آید و می گوید:

ای محمد! خداوند تو را سلام می رساند و می فرماید: علی برای تو به منزله هارون است برای موسی. جز آنکه پیامبری پس از تو نیست. پس این فرزندت را به نام پسر هارون بخوان.

پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می فرماید: فرزند هارون چه نام داشت؟

جبرئیل پاسخ می دهد: شبیر.

پیامبر می فرماید: اَمَّا زَبَانُ مِنْ عَرَبِيٍّ اسْت!

پس پیامبر وی را حسین می نامد. ^(۲)

فطرس نیز پیش می آید.

او فرشته ای است، شکسته بال که اینک دیگر فرشتگان او را بدین محفل آورده اند.

فطرس از درگاه خداوند رانده شده بود و همواره در زندان مورد شکنجه قرار داشت، تا آنکه افواج ملائکه را دید. از آنان پرسید: چه شده که شما را چنین می بینم پیایی بالا می روید و فرود می آید، آیا قیامت برپاشده است؟ جبرئیل پاسخ داد: هرگز، بلکه پیامبر خاتم، صاحب فرزندی شده که اینک ما برای گفتن شاد باش به نزدش روانه ایم. فطرس پرسید: آیامی توانید مرا نیز با خود نزد او ببرید، باشد که او از من شفاعت کند و شفاعتش مورد قبول قرار گیرد. آنگاه جبرئیل او را با خود آورد.

فطرس نزد پیامبر خدا آمد و به او متوسل شد. آن حضرت به گهواره حسین اشاره کرد. حسین در میان گهواره آرمیده بود. فطرس به طرف گهواره رفت و بالهای شکسته اش را به کناره های آن مالید. پس خداوند به خاطر حسین بن علی، سلامت بالهای فطرس را بدو باز گردانید.

جشن پایان می یابد و پیامبر ﷺ این کودک شیر خوار و مبارک رامی گیرد و در آغوشش می فشارد، در یک گوشش اذان و در گوش دیگرش اقامه می گوید و آنگاه زبانش را در دهان کودک می گذارد و از آب دهان خود، کودک را تا آنجا که می خواهد، تغذیه می کند.

پس از دو هفته دو گوسفند برای او عقیقه می کند و موهای سرش رامی تراشد و به اندازه و زن آنها صدقه می دهد و سپس به اسماء اشاره می کند و میفرماید:

«خون از رسوم جاهلیت است»

بدین سان این جد مهربان به صورت نمونه و الگویی مناسب برای مسلمانان جلوه می کند. او تنها به اجرای آداب اسلامی بسنده نمی کرد، اگرچه در آن هنگام آداب و رسوم اسلامی در منتهای اوج و شکوفایی خود بود. با این وصف پیامبر ﷺ علاوه بر نسخ عملی آداب جاهلی، در گفتار خود نیز به آنها فرمان می داد.

بد نیست بدانید که در بین اعرابِ روزگار جاهلیت مرسوم آن بود که چون کودکی در میانشان متولد می شد سر او را به خون می آلودند تا بدین وسیله توحش خود را نمایان سازند و به او اجازه میراث خواهی دهند.

این کودک در آغوش مکتب و تحت نظر پیامبر اکرم و امیر مؤمنان رشد و پرورش می یافت تا آنکه دو سال از عمرش گذشت. اما با این وجود هنوز زبان به گفتار نگشوده بود! شگفتا! خطوط چهره کودک بر هوش وافر و اراده پولادین او دلالت دارد پس چرا حرف نمی زند؟ آیا ممکن است در زبانش عارضه ای پدید آمده باشد؟ یک روز، مسلمانان برای اقامه نماز جماعت در پشت رسول گرامی اسلام به صف ایستاده بودند و حسین نیز در کنار پیامبر جای گرفته بود. حاضران برای گفتن تکبیرة الاحرام آماده می شدند. حضوع و خشوع بردلها سایه گسترده و سکوت بر همه جا حکمفرما بود. همه در انتظار آن بودند که پیامبر ﷺ تکبیر گوید تا آنان در پی وی تکبیر گویند. ناگهان صدایی با وقار و سنگین سکوت را در

هم شکست و گفت: الله اکبر و در پی آن صدایی نازک و آهسته که تمام حرکات و سکونات آن مطابق با صدای پیامبر بود، به گوش رسید که در کمال خشوع و آرامش نغمه «الله اکبر» را سر داد. این، صدای حسین بن علی بود.

پیامبر اکرم دو باره تکبیر گفت و حسین نیز زبان به تکبیر گشود. نمازگزاران که شاهد این صحنه بودند، می شنیدند و تکبیر می گفتند و تعجب می کردند!! پیامبر هفت بار تکبیر گفت و حسین نیز هفت بار پاسخ تکبیر پیامبر را داد. آنگاه پیامبر خدا به نماز ایستاد و حسین نیز آنچه را که می شنید، تکرار می کرد.

بدین ترتیب نخستین کلمه ای که امام حسین بر زبان آورد، کلمه توحید یعنی الله اکبر بود. هنگامی که با تاریخ همگام می شویم، می بینیم این کودکی که نخستین گفتارش در دو سالگی الله اکبر بود پس از پنجاه و پنج سال، در حالی که آخرین گامهای جهاد مقدس خویش را برمی داشت و واپسین لحظات درد و اندوه خویش را در می نورد و در حالی که بیکر پاکش بر شنهای داغ صحرا و زیر تابش خورشید افتاده و جگرش از سوزش تشنگی پاره پاره شده بود و گرمی شمشیرهای انبوه او را در خود گرفته بودند، لبهای پیامبر ﷺ بسیار تماس یافته بود، از هم گشود و با زاری به درگاه پروردگار عرض کرد:

«معبودا من به خشنودی تو خشنودم و هیچ معبودی جز تو نیست!»

لبه ای او تا زمانی که روح پاک و بزرگوارش به آسمان پرکشد، همچنان بدین نغمه مترنم

بود.

از آنجا که دانش جدید ثابت کرده است که وراثت دارای آثار شگرفی است و تربیت سهم عمده ای در رشد اخلاق کودک و شکل گیری صفات و خصایص او دارد، جای تردید باقی نمی ماند که شیوه تربیتی پدر و جد امام حسین که از خوش خلق ترین و گرامی نسب ترین مردمان بوده اند، بهترین و والاترین شیوه ها بوده و آنان با این شیوه بخوبی می توانسته اند فضایل اخلاقی و صفات پسندیده را در درون انسان رشد و پرورش دهند.

بنابر این آیا می توان در باره دست پرورده شخص رسول الله ﷺ، (امام حسین علیّه السلام) و نیز پدر و مادر وی که آنان هم از دست پروردگان پیامبر بوده اند به گمان و تردید افتاد؟ آیا نباید به این سخن خداوند در قرآن قانع شد که فرموده است:

﴿بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ * فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ * يُخْرِجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤَ وَالْمَرْجَانَ﴾^(۳)

«اوست که دو دریا را به هم آمیخت و میان آن دو دریا برزخ و فاصله ای است که تجاوز به حدود یکدیگر نمی کنند. الا ای جن و انس کدامین نعمتهای خدایتان را انکار می کنید. از آن دو دریا، لؤلؤ و مرجان بیرون آید.»

مقصود از دو دریا، یکی دریای نبوت است که منبع آن از جانب پیامبر ﷺ، حضرت فاطمه زهرا علیها السلام می باشد و دیگری دریای وصایت است که از طرف علی علیها السلام نشأت می گیرد. این دو دریا چون با یکدیگر درآمیزند، بدیهی است که لؤلؤ (حسن و مرجان) حسین) از آن بیرون خواهند آمد.

این وراثت پاکتر و برتر از آن چیزی است که تصور می شود هیچ گاه نمی توان آن را از تربیت جدا دانست. تربیت امام حسین با تربیت دیگر مردمان تفاوت بسیار داشت. شخص پیامبر ﷺ نسبت به تربیت امام حسین اهتمام جدی نشان می داد و مستقیماً در این مهم عمل می کرد.

برای نشان دادن میزان توجه پیامبر اکرم نسبت به تربیت سیدالشهداء می توان به دو حدیث زیر استناد کرد. این احادیث بر این تأکید می کنند که امام حسین تنها پرورده علی و فاطمه علیهما السلام نبود بلکه علاوه بر تربیت آن دو زیر نظر پیامبر ﷺ هم پرورش می یافت.

۱. از یعلی عامری نقل شده است که رسول خدا برای رفتن به میهمانی بیرون آمد. ناگهان با حسین رو به رو شد که با کودکان سر گرم بازی بود، حسین با دیدن پیامبر به استقبال آن حضرت آمد... آنگاه پیامبر دستانش را دراز کرد اما کودک جست و خیز می کرد و این سو و آن سو می رفت و پیامبر خدا به حرکات او می خندید تا آنکه بالاخره او را گرفت آنگاه

یکی از دستهایش را زیر چانه و دست دیگرش را پشت گردن او گذارد و دهانش را در دهان او قرار داد و بوسیدش. (۴)

۲. حسن بن علی، آب خواست پیامبر اکرم برخاست و برای او آب آورد. حسین نیز گفت: «پدر من هم آب می خواهم» اما پیامبر ﷺ نخست آب را به حسن داد و آنگاه برای حسین نیز آب آورد.

فاطمه که شاهد این صحنه بود، گفت: گویا حسن را بیش از حسین دوست می داری؟ پیامبر ﷺ پاسخ داد: حسن پیش از وی آب خواسته بود. و بدان که من و تو و این دو و آن خوابیده - به علی علیه السلام اشاره کرد - درجایی از بهشت جای داریم. (۵)

این کودک هوشمند تحت نظر پیامبر و در زیر سایه پدر و مادر، پاکش رشد می کرد و بزرگ می شد. پیامبر در حق او چنان توجه و اهتمام نشان می داد که صحابه را متحیر ساخته بود. بسیار اتفاق می افتاد که پیامبر اکرم با سخنان روشنایی بخش خود به صدها تن از مسلمانان گوشزد می کرد که: «حسن و حسین سرور جوانان بهشتی اند». و یا می فرمود: «حسن و حسین هر دو امامند چه قیام کنند و چه بنشینند.» و نیز می فرمود: «حسین از من و من از حسینم».

آن حضرت حسین را در میان مردم بالا می برد و خطاب به آنان می فرمود: «ای مردم این حسین پسر علی است او را بشناسید.»

آنگاه در ادامه گفتار خود می افزود:

«سوگند به کسی که جانم به دست اوست او بهشتی است و دوستدارانش نیز با اویند».

گاه نیز پیامبر ﷺ، او را در دامن خود می نشاند و می فرمود:

«خداوندا، من حسین را دوست دارم توهم او را دوست بدار.» و بسیاری از اوقات آن دو

را - حسن و حسین - بر دوش مبارک خود می نشاند و در برابر چشمان مسلمانان به این طرف و آن طرف می برد.

بدین سان این مولود گرامی در سایه رسالت و در کنف تربیت پیامپرورش یافت و از این طریق از مجد و بزرگی بهره ای کامل بُرد.

امام حسین پس از پیامبر

پس از رحلت پیامبر اکرم، پیشامدهای بزرگی به وقوع پیوست. صداهای تفرقه انگیز و چند دستگی از هر گوشه و کناری برمی خاست. امّاد این اوضاع حسین علیه السلام را می بینیم که دوش به دوش پدر بزرگوارش درکنار حق ایستاده است و با روشن ترین دلایل به اعلان و تبلیغ آن می پردازد. بار دیگر او را می بینیم، جوانی که سیمایش شمایل پر هیبت پدرش را به یاد می آورد، او فرماندهی سپاهیان خروشان پدرش بر ضد طاغوت شام، معاویه بن ابی سفیان، را بر عهده داشت.

آن حضرت با عزم و اراده پولادین و شمشیر بران و تدبیر استوار و نقشه های دقیق خود پیروزیهای بزرگ و درخشانی بر ضد طغیان بنی امیه، که می خواستند امت اسلامی را به دوران جاهلیت باز گردانند، به دست آورد.

نقشه پلید قتل امیر مؤمنان علی علیه السلام به اجرا در آمد و منجر به شهادت دردناک آن امام شد. با شهادت آن حضرت مسئولیت‌های حسّاس و خطیر امت بر دوش امام حسن علیه السلام افتاد. در این میان امام حسین نیز به جهاد مقدّس خویش در ادای امانت حق و مسئولیت امت ادامه می داد و امت اسلامی را بر ضد باطلی که تمام قوای خود را در شام گرد آورده بود، می شورانید و مردم را از حوادث وفجایعی که در صورت دسترسی معاویه به خلافت به وقوع می پیوست؛ بیم می داد.

دوران زندگی امام حسن نیز به پایان می رسد و آن امام با زهری که به دستور معاویه در غذایش می ریزند، مسموم و شهید می شود.

پس از شهادت امام حسن سکان خلافت الهی به دست امام حسین می افتد و مسلمانان راستینی که جز ستمگری چیزی از بنی امیه ندیده بودند، به پیروی از او گردن می نهند. در واقع تمام همّت بنی امیه، در نابود ساختن احساسات و مقدّسات اسلامی امت خلاصه می شد.

در اوایل سال پنجاهم هجری، امام حسین علیه السلام پیشوایی و امامت مسلمانان را عهده دار شد. اینک بجاست که نگاهی گذرا به اوضاع حاکم به آن روزگار در کشور اسلامی بیفکنیم. در سال ۵۱ هجری معاویه به حج رفت تا از نزدیک اوضاع سیاسی در مرکز حرکت مخالفان خود را مشاهده کند. زیرا مکه و مدینه همواره آشیانه صحابه و مهاجران محسوب می شد، و اینان خود دشمن ترین و مخالف ترین کسان با معاویه بودند. چون معاویه از مکه و مدینه دیدار کرد، دریافت که انصار به گونه ای خاص با وی دشمنی می کنند و شدیداً از خلافت وی ناخشنودند.

روزی از اطرافیان خویش پرسید: چرا انصار به استقبال من نیامدند؟ یکی پاسخ داد: انصار آن قدر شتر نداشتند که بر آنها سوار شوند و به استقبال تو آیند. معاویه که خود علت برخورد سرد انصار را می دانست، چون این پاسخ نیشدار را شنید، زبان به طعنه گشود و گفت: شتران آبکش را چه کردند؟^(۶) در میان حاضران، برخی از سران انصار نیز حضور داشتند. یکی از آنها به نام قیس بن سعد بن عباده، پاسخ داد:

آنها، آن شتران را در جنگ بدر و احد و نبردهای دیگری که در رکاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بودند از دست دادند تا تو و پدرت را به اسلام وادارند تا آنکه فرمان الهی چیره شد در حالی که شما آن را ناخوش می داشتید.

آنگاه سینه قیس به جوش و خروش در آمد و اخگری از آن جهید که خاطرات درخشان روزهای گذشته و طوفانهای سیاه امروز را با خود به همراه داشت. او گفت: آری رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با ما عهد کرده بود. که در آینده، شاهد تبعیض خواهیم بود.

معاویه انصار را توییح می کند و مقدّسات را به ریشخند می گیرد. آنگاه قیس به روشنگری، در باره سوابق بنی امیه و اطرافیان او پرداخت و مواضع دشمنانه آنها را از روز آغاز در برابر دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و انکار حق علی علیه السلام پس از وی، دقیقاً تشریح کرد و

بخصوص از دشمنی معاویه با امام زمانش، علی بن ابیطالب، پرده برداشت و احادیثی از پیامبر در باره امام علی که از نظر معاویه، یگانه دشمن او برای رسیدن به حکومت به شمار می آمد، به وی یاد آور گردید.

قیس در آن روز ندانست که این دشمنی و مخالفتی که معاویه اعمال می کرد، به چه فرجام شومی خواهد انجامید!

معاویه از سفر حج بازگشت در حالی که نقشه ای برای درهم شکستن مخالفت انصار و مهاجران در سر می پروراند. نخستین نقشه ای که معاویه در این خصوص طرح ریزی کرد، چنین بود.

معاویه پی برده بود که هوشیاران و اندیشمندان بسیاری در کشور اسلامی زندگی می کنند. کسانی از گذشته های نزدیک، تجربه هایی بسیار اندوخته و حقیقت حزب حاکم اموی را بخوبی لمس کرده اند. اینان همچنین به قداست حق و وجوب پیروی از آن و نیز دفاع از حرمت های والای آن با تمام مشکلات و دشواریهایی که ممکن بود برای آنان رخ نماید، ایمان آورده بودند.

او همچنین می دانست که در مرکز حرکت این مخالفان در درجه اول امام علی و سپس امام حسن و پس از او امام حسین جای دارند. او از پایگاه های استوار علی علیه السلام و پیروانش و نیز آمادگی های لازم و کافی آنها که تخت سلطنت بنی امیه را هر لحظه به لرزه در می آورد، بخوبی آگاهی داشت.

معاویه با شناخت و آگاهی از تمام این امور، نقشه منفور و خائنانه خویش را طراحی کرد.

او اندیشید که دوستانان علی علیه السلام و خاندان او، از حکومت بنی امیه ناخشنود و گریزانند. پس می بایست در گام اول دوستی علی را از دل دوستانش بیرون کند و ملاکها و

معیارهای مسلمانان را که بدانها حق را از باطل جدا می ساختند، به استیصال بکشاند. این ملاکها چیزی جز اسلام راستین که در خاندان پیامبر ﷺ تبلور می یافت، نبود.

بنابر این، معاویه به والیان خود در چهار گوشه کشور نامه ای نگاشت که نص آن چنین بود: اما بعد، در کار کسانی که با دلیل دوستی آنان به علی و خاندانش ثابت می شود دقت روا دارید و آنان را از امور دیوانی بر کنار کنید. و سهم و رزق آنان را از بیت المال قطع کنید و از هیچ یک از شیعیان علی و خاندانش گواهی نپذیرید.

این نخستین توطئه ای بود که در راه یاران علی علیه السلام که جبهه مخالفان حزب اموی را تشکیل می دادند، نمودار شد.

سپس معاویه در ظلمت، جهل و کفر خود، نقشه دیگری طرح ریزی کرد که به مراتب از نقشه نخست، بسیار دشوارتر و سخت تر بود. او به والیانش نوشت: به مجردی که به آنان گمان و شک بردید بگریزشان و به صرف تهمت بکشیدشان!!

در عبارت «به صرف تهمت بکشیدشان» بنگرید. آیا واقعاً در قاموس جنایتکاران قانونی از این بدتر و ظالمانه تر می توان یافت؟!

امام حسین علیه السلام در چنین فضای دهشت باری زندگی می کرد. او منصب خلافت الهی را به دوش می کشید و بی گمان اجرای این دستور معاویه در مورد یاران و دوستدارانش، دل او را به درد می آورد.

اما شرایطی که آن حضرت با آن رو به رو بود، به وی اجازه اقدام مسلحانه بر ضد حکومت احمقانه امویان را نمی داد. چرا که معاویه در تمام امور به حيله و نیرنگ چنگ می آویخت و با بخشش اموال هنگفت از طریق بیت المال، امت را به خواب عمیق فرو می برد و اگر آنان در مقابل وی سر تسلیم فرو نمی آوردند با چیزی که آن را سربازان عسل نامیده بود، از پای در می آورد. در واقع او از طریق مسموم ساختن آب یا خوراک مخالفانش، آنان را از صحنه مبارزه بیرون می راند. چنان که همین حيله را بر ضد امام حسن علیه السلام نیز به کار بست

و از طریق همسر جنایتکار آن حضرت، وی را مسموم و شهید کرد. معاویه از به کار بستن حيله و نیرنگ بر ضد بزرگ مردانی که سر تسلیم در برابر مال و منصب فرو نمی آوردند هیچ گاه کوتاهی نمی کرد.

وی با توسل به همین مکر و نیرنگ یکی از سران بزرگ شیعی، یعنی حجر بن عدی، صحابی بزرگ پیامبر ﷺ را از پای در آورد. او حجرو یارانش را به شام فرا خواند و پیش از آنکه پای آنان به پایتخت برسد، گروهی از سپاهیان خود را به مقابله آنان فرستاد و ایشان را تنها به جرم اینکه پیرو علی ع و فرمانده لشکر وی بودند، به خاک و خون کشاند.

شهادت حجر، عامل مهمی در بیداری امت اسلامی بود. به طوری که حتی برخی از اصحاب بنی امیه، همچون والی خراسان، ربیع بن زیادحارثی سر به شورش و عصیان برداشتند. نوشته اند چون حجر شهید شد، ربیع بن زیاد به مسجد آمد و از مردم خواست که در مسجد گردآیند. چون مسلمانان جمع شدند، خود به سخنرانی ایستاد و فاجعه شهادت حجر را به تفصیل بیان کرد و گفت: اگر در ضمیر مسلمانان اندک غیرتی باشد باید به خونخواهی حجر شهید بیا خیزند. حتی عایشه، که تا دیروز در صف مخالفان علی ع جای داشت، با شنیدن خبر شهادت حجر گفت: هشدارید که حجر برای مهتران عرب سرفرازی، و ثبات قدم بود. آنگاه این بیت را خواند:

رفتند کسانی که مردم در سایه های آنها می زیستند و اینک کسانی که هیچ سایه ندارند، از پس آنها مانده اند.

شهادت حجر در محافل سیاسی لرزه ای بزرگ پدید آورد و پیامدهایی نیز به همراه داشت به طوری که معاویه برای نخستین بار از کردار ناپسندش پشیمان شد.

اما شهادت حجر، نخستین جنایت معاویه در این خصوص به حساب نمی آمد. او پیش از این نیز عمرو بن حمق، یکی از یاران پیامبر ﷺ را که در نزد تمام مسلمانان از ارج و

احترام بسیار برخوردار بود، به قتل رسانید. آنان پس از کشتن عمرو سر او را بر نوک نیزه ها کردند. بدین ترتیب عمرو بن حمق نخستین کسی بود که پس از اسلام سرش را بر فرازنیزه بالا می بردند. چنین کاری پیش از وی در حق هیچ مسلمانی انجام پذیرفته بود. این دو فاجعه، پیامدهای بسیار رعب آوری به همراه خود داشت که ابرهای تیرگی و اضطراب را بر جهان مسلمانان حاکم می کرد.

می توان به عنوان یکی از نشانه های تیرگی به مطلب ذیل اشاره کرد:

زیاد بن ابیه بر کوفه و بصره مسلط شد. او پیش از آنکه معاویه او را به واسطه نسبش به خود ملحق سازد، جزو شیعیان و از هواداران علی علیه السلام و خاندان وی بود و به همین سبب از تمام اسرار آنها آگاه بود و سران ورهبران آنان را می شناخت. چون زیاد به حکومت بصره و کوفه رسید، به تعقیب شیعیان در هر گوشه و کناری پرداخت و بسیاری از آنان را کشت و یا زیر شکنجه گرفت. تا آنجا که اگر کسی می گفت: من کافر و به هیچ پیامبری ایمان ندارم برای او به مراتب بهتر از آن بود که بگوید: من شیعه ام و به قداست حق ایمان دارم و نسبت به جبت و طاغوت کفر می ورزم.

همین که زیاد توانست با ایجاد جوّ قتل و خونریزی، کنترل کوفه و بصره را به دست گیرد، نامه ای به کاخ سلطنتی نوشت و در آن گفت:

«من عراق را به دست چپم خاموش و آرام کرده ام و اینک دست راستم آزاد است. پس ولایت حجاز را به من سپار تا دست راست خویش را نیز بدان مشغول دارم.»

چون خبر این نامه در مدینه منوره منتشر شد مسلمانان در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گرد آمدند و با زاری دست به درگاه خداوند برداشته گفتند:

خداوندا! ما را از شرّ دست راست زیاد در امان دار!

ما اکنون در صدد آن نیستیم که بیان کنیم خداوند چگونه آنان را از شرّ دست راست زیاد در امان داشت. چرا که به بیماری طاعون دچار شد و باخواری و ذلّت از دنیا رفت. هدف ما

از نقل این قسمت تنها نشان دادن گوشه ای از ترس و وحشتی بود که بر محافل سیاسی سایه افکنده بود. بدان گونه که مردم برای دفع شرّ حاکمی ستم پیشه و ظالم دست به دعا برمی داشتند!

موضع امام حسین علیه السلام

آنچه تا کنون در باره اوضاع سیاسی روزگار معاویه، به صورت فشرده و گذرا گفته شد تنها برای آن بود که موضع امام حسین علیه السلام در قبال این اوضاع نابهنجار شناخته و دانسته شود.

ما می توانیم به موضع امام حسین اجمالاً پی ببریم. به شرط آنکه در این سه موردی که اکنون به شرح و تبیین آن می پردازیم، دقت و اندیشه کنیم:

۱. خبرهای پیاپی حاکی از ظلمها و فجایع معاویه در حق مسلمانان به خاطر هواداری آنان از علی علیه السلام و خاندان آن حضرت، پس از صدور این فرمان ظالمانه و قاطعانه معاویه، به مدینه می رسد:

«هر کس فضیلتی از علی نقل کند، تأمین جانی و مالی از او برداشته شود». صدور این قانون در آغاز سال ۵۱ هجری بود. امام حسین علیه السلام در برابر این قانون، نقشه ای دلیرانه کشید و خود به اجرای آن پرداخت. او مردم را به مجلسی که در آن گروهی از زنان و مردان بنی هاشم و نیز عده ای از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و بیش از هفتصد تن از شیعیانش و نیز دویست تن از تابعان حضور داشتند، دعوت کرد. امام در این مجلس به ایراد سخن پرداخت.

خدای را ستود و آنگاه فرمود:

«اما بعد، این طاغیه (معاویه بن ابی سفیان) بر ما و شیعیانمان آن کرده که خود می دانید و می بینید. من خواسته ای از شما دارم اگر راست گفتم پس تصدیقم کنید و اگر دروغ گفتم مرا تکذیب کنید. من به حق خدای شما و حق رسول خدا و خویشیم با پیامبرتان از شما می خواهم که این مقام و منصب و سخنانم را پوشیده و پنهان مدارید و به مردمانی که بدانان اعتماد دارید، در شهرها و قبیله های خود، برسانید.

سخنان مرا بشنوید و گفتارم را بنویسید آنگاه به شهرها و قبایلتان بازگردید. پس هر یک از مردم را که بدانان اعتماد و اطمینان دارید، بر حقی که از آن ما می دانید فرا خوانید. من از آن می ترسم که این حق پایمال شود و از دست برود و شکست بخورد. حال آنکه خداوند تمام کننده نورخویش است اگر چه کافران آن را خوش نداشته باشند.»

آنگاه امام در این خطبه غرا و استوار، خاطره علی عَلِيٍّ را در یادحاضران زنده کرد و در پایان هر فراز، اندکی از گفتن خاموش می ماند و اصحاب و تابعان را بر صدق گفتار خود گواه می گرفت و آنان یکپارچه و همصدا بر راستی گفتار آن حضرت اعتراف می کردند و می گفتند:

«به خدا همچنین است که تو گفتی.»

آن امام تمام آیاتی را که در قرآن در باره امیر مؤمنان و خاندانش نازل شده بود خواند و تفسیر کرد و احادیثی را که از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در باره پدر و مادر و برادر و خودش رسیده بود، باز گفت. در تمام این موارد اصحاب حاضر در آن مجلس می گفتند: به خدا همین گونه است که تو می فرمایی. ما نیز چنین شنیده ایم و بر راستی آن گواهییم.

یکی از تابعان نیز گفت: به خدا سوگند من این روایت را از راستگوترین و مؤمن ترین صحابه شنیده ام.

آنگاه خدا را بر آنان گواه گرفت و فرمود: «شما را به خدا سوگند که این روایات را جز از کسی که به او و به دینش اعتماد دارید شنیده اید؟»

این نقشه، مانع مناسبی در برابر طغیان معاویه در سبّ علی عَلِيٍّ بود. اما نقشه معاویه آن بود که فرازهای درخشان و شکوهمند، یعنی مآثر اهل بیت را از پهنه تاریخ بزداید.

اینان در محو این فرازهای درخشان تاریخ تنها به زور بسنده نکردند بلکه خزانه حکومتی نیز نقشی مهم در این میانه داشت. حدیث هم مانند بسیاری از کالاها خرید و فروش می شد و محدثان یا از توانگرترین مردم بودند یا از مغضوبترین آنان. اگر آنان به خواسته های بنی

امیه گردن می نهادند، از همه چیز برخوردار می شدند و اگر از اجرای خواسته های بنی امیه سر باز می زدند، هر بلایی که می خواستند بر سر آنها می آوردند.

شاید معاویه، این حيله گر معروف، انتظار چنین مخالفتی را از امام حسین علیه السلام داشت. اما او هیچ گاه فکر نکرده بود که این مخالفت در آینده شکلی خطرناک به خود بگیرد. به هر حال مخالفت امام حسین از نظر اوقابل انتظار بود. اما پس از این برخورد کوبنده، پیشامدی رخ داد که معاویه هرگز آن را به خواب هم نمی دید.

۲. کاروانی متعلق به والی یمن که حامل کالاهای گوناگون برای مزدوران کاخ سلطنتی بود از مدینه می گذشت. امام حسین بر این کاروان دست یافت به عنوان حق شرعی خود آن را به تصرف خود در آورد امام پس از گرفتن این کاروان نامه ای به معاویه نوشت که چشمانش را خیره و عقلش را مدهوش ساخت این نامه چنین بود:

«از حسین بن علی به معاویه بن ابی سفیان اما بعد، کاروانی از یمن از طرف ما می گذشت. این کاروان حامل اموال و پارچه هایی بود تا بدانها خزاین دمشق را پر کند و سپس آن را به فرزندان پدرت باز گرداند. من بدین اموال نیازمند بودم و آنها را تصاحب کردم... والسلام».

نخستین نکته ای که نظر معاویه را در این نامه به خود جلب کرد مقدم بودن نام امام حسین علیه السلام و پدرش بر نام وی بود. از این گذشته امام حسین بدون آنکه معاویه را با لقب امیرمؤمنان یاد کند، خطاب کرده بود که این خود در منطق قرون اولیه مبارزه ای آشکار با قدرت قانونی خلیفه به شمار می آمد. این امر تأکید می کرد که نویسنده نامه خود را از اطاعت حکومت نا حق بری دانسته است.

نکته دیگری که دیدگان معاویه را به خود خیره کرد، موضوع تصاحب کاروان بود. این خود آشکارترین دلیل بر تمرد امام حسین علیه السلام از قدرت حاکم به شمار می آمد.

اما معاویه با ذکاوت و زیرکی دریافت که شرایط حاکم جز اغماض از چنین اعمالی را نمی‌طلبد و البته امام حسین نیز نمی‌خواست که او آغازگر عصیان مسلح باشد. او همان گونه که بر نشر حقیقت اصرار می‌ورزید، بر حفظ خونهای مسلمانان نیز بسیار اصرار می‌ورزید.

معاویه نامه ای در پاسخ به نامه امام حسین علیه السلام نوشت که در آن به جایگاه والا و جلال و قدر امام اشاره کرده بود و در ضمن اعلام کرد که نمی‌خواهد به ایشان گزند برسد.

امام حسین با نشر آگاهی و جمع کردن یاران در تحکیم سنگرهای حقیقت می‌کوشید و اخبار مربوط به امام پی در پی به کاخ سلطنتی می‌رسید، و خبر می‌داد که آن حضرت در شرف ایجاد انقلابی بزرگ و جداکردن حق از باطل است.

اما معاویه که همواره پیش از ایجاد جنگ و خونریزی به مکر و نیرنگ می‌اندیشید این بار نیز حيله ای دیگر در پیش گرفت. او نامه ای به امام نوشت و در آن زبان به توبیخ و نکوهش امام گشود و از روابط دوستانه میان خود و آن حضرت یاد کرد.

ولی امام حسین از فجایعی که بر سر شیعیان و دوستداران خاندان پیامبر در هر گوشه و کناری اعمال می‌شد، به خوبی آگاهی داشت.

۳. امام حسین نامه ای دیگر به معاویه نوشت و طی آن به یکایک اعمال پلید معاویه اشاره کرد. در این نامه آمده بود:

«...اما بعد نامه ای به دستم رسید که در آن گفته بودی: از من به تو گزارشهایی رسیده که تو به خاطر من از آنها چشم پوشیده ای. حال آنکه من در نظر تو به انجام کارهای غیر از این سزاوارترم و جز خداوند تعالی بر حسنات راهنمایی نکند.

اما در باره گزارشهایی که گفته بودی در باره من به تو رسیده، باید بدانی که این گزارشها از جانب چاپلوسان و سخن چینان و کسانی است که می‌خواهند میان جمع تفرقه اندازند. دشمنان دروغ گفته اند و من خواستار جنگ و مخالفت با تو نیستم. و من در ترک این نصایح

از تو و از عذروپوزشهایی که در آن برای تو و دوستان ستمگر و کافرت (حزب ستمگران) و اولیای شیطان است، از خداوند می ترسم.

آیا تو کشنده حجر بن عدی کندی و یاران نمازگزار و خدا پرست اونستی؟ آنان بدعتها را زشت و پلید می شمردند، امر به معروف و نهی ازمنکر می کردند و از سرزنش نکوهش گران در راه خدا باک نداشتند. اما تو آنان را به ستم و ناروا کشتی در حالی که قسم های سخت خورده و به آنان قول داده بودی که به ایشان کاری نداری.

اما بر خداوند، تجری کردی و پیمان او را کوچک شمردی و همه آنان را از پای در آوردی.

آیا تو کشنده عمرو بن حمق صحابی رسول خدا ﷺ و بنده صالحی که عبادت او را ضعیف و بدنش را ناتوان و رنگ سیمایش را زرد کرده بودنیستی؟ تو پس از آنکه به او وعده امان داده و با او عهد بستی، او راکشتی. بدان سان که اگر آهوان کوهی آن را می فهمیدند هر آینه از قله کوهها به پایین می غلتیدند.

آیا تو زیاد بن سمیه را، کودکی که در بستر بنده ای از قبیله ثقیف به دنیا آمد به سوی خود نخواندی در حالی که گمان کردی او فرزند پدرتوست. حال آنکه رسول خدا ﷺ فرموده بود: الولد للفراس و للعاهر الحجر. اما تو آگاهانه سنت رسول خدا را وانهادی و بدون آنکه از جانب خداوند هدایتی داشته باشی از هوا و هوس خویش پیروی کردی. آنگاه او را بر مسلمانان مسلط ساختی و او اینک مسلمانان را می کشد و دستها و پاهایشان را می برد، چشمانشان را کور می کند و بر تنه درختان به دارشان می آویزد. گویی تو خود از این امت نیستی و این امت هم از تو نیستند؟!

آیا تو کشنده حضرمی نیستی که زیاد در باره او به تو نوشت که وی برآیین علی، است و تو هم در پاسخش نگاشتی: هر که بر آیین علی است بکش و پیکر او را مثلث کن؟!»

بدین سان امام حسین علیه السلام تا پایان این نامه، تازیانه عذاب خویش را برگردنه معاویه و اقمار او فرود آورد.

بدین گونه امام حسین در عهد معاویه زندگی کرد. او یگانه صدایی بود که در برابر هر بدعتی رعد آسا می غرید. تازیانه بزرگی بود که بر مظهر هر عقب ماندگی یا افراط در جامعه فرود می آمد. آن حضرت بسیاری از اندیشمندان و نام آوران را بر می انگیخت و آنان را به ایجاد انقلاب و شورش بر حکومت گمراهان تشویق و ترغیب می کرد. اما آنان کسانی بودن که منافع خود را بر مصالح دین ترجیح می دادند و پیمانهای خود را پاس نمی داشتند و این در حالی بود که ذمه اسلام قربانی دست هر تبهکار و جنایتگری بود.

امام حسین علیه السلام در برابر تجاوزات بنی امیه علیه مصالح امت اسلامی و مقدّسات دینی و نوامیس آنان بسیار مقاومت و ایستادگی کرد.

واقعیت آن است که اگر ما بخواهیم اوضاع دینی حاکم در روزگار امام حسین را بدون وجود آن حضرت و قیام بزرگش در نظر بگیریم، آن دوره را باید سیاه ترین و تیره ترین و سخت ترین عصری دانست که بر مسلمانان سپری شده است، در این دوره تاریک و ظلمانی، بدون وجود ابا عبد الله، دین خدا بسیار ضعیف و به انحراف نزدیکتر شده بود.

زیرا در آن هنگام هیچ نیرویی نبود که بتواند در برابر این موج سیاه اموی مقاومت کند مگر شخص ابا عبد الله علیه السلام و مهاجران و انصار آگاهی که در حلقه یاران آن حضرت بودند. چرا که جنگهایی که پیش از عصر امام حسین رخ داده بود، همه از تجربه هایی تلخ و ناگوار برای نیروهای صالح مسلمانان خبر می داد.

هر حرکت و جنبشی که صورت می گرفت بسرعت در میان طوفانهای وحشت و گردبادهای ترس و دلهره محاصره می شد و به سر نوشت جنبش پیش از خود دچار می گشت.

اینک تنها اولین و آخرین مدافع و یاور اسلام، امام حسین بر جای مانده بود. او بود که می توانست با تدبیر و عزم استوار و پیشگامی و برتری شرف و تبارش و نیز با تمام شایستگیهایی که از جدش رسول خدا ﷺ و پدرش علی علیه السلام به ارث برده بود، جبهه ای نیرومند در برابر طغیان گسترده اموی تشکیل دهد.

تشکیل این جبهه در روزگار خلافت معاویه و یزید، به دست آن حضرت صورت پذیرفت. ما در صفحات پیش گوشه ای از اوضاع حاکم در عصر خلافت معاویه را بازگو نمودیم و در صفحات آینده نیز اندکی از روزگار یزید را بازگو خواهیم کرد. اما از شرح تفصیلی وقایع و رویدادها پرهیز و تنها به گفتاری مختصر بسنده خواهیم کرد. زیرا اولاً: قیام امام حسین علیه السلام در دوران حکومت یزید بسیار مشهور و معروف است تا آنجاکه هر شیعی مؤمن از آن آگاه است. ثانیاً: شرح قیام امام حسین نیازمند دایرة المعارفی علمی و بزرگ است که در آن تحلیل تمام وقایع سیاسی دینی که امام حسین را به طرف آن جهاد شکوهمند و والا سوق داد، ذکر شود.

بنابر این، سزاوار است که این بحث را در همین جا نا تمام رها کنیم و به مباحث دیگر پردازیم و در آنها از ویژگیهای شخصیتی حضرت سیدالشهدا امام حسین علیه السلام سخن گوئیم و گفتگو در باره اوضاع سیاسی و دینی آن عصر را به بحث و مجالی گسترده تر موکول کنیم.

ویژگیهای بزرگ اخلاقی

بخشنده و بزرگواری:

۱. روزی یک اعرابی نزد امام حسین آمد و عرض کرد: ای فرزندرسول خدا ﷺ من پرداخت دیه ای کامل را ضمانت کرده ام اما از ادای آن ناتوانم. با خود گفتم که از بزرگواریترین مردم، آن را تقاضا می کنم و ازخاندان رسول الله کسی را بزرگواریتر و بخشنده تر نیافتم.

پس امام حسین به وی فرمود: «ای برادر عرب از تو سه پرسش می کنم اگر یکی از آنها را پاسخ گفתי ثلث آن دیه را به تو می دهم و اگر دو پرسش را جواب دادی دو ثلث آن را به تو می پردازم و اگر هر سه پرسش را پاسخ گفתי تمام مالی را که می خواهی به تو می دهم.»

اعرابی عرض کرد: آیا کسی مانند تو که اهل علم و شرف است از چون منی می خواهد بپرسد؟

حضرت فرمود: «آری. از جدّم رسول خدا ﷺ شنیدم که می فرمود. معروف به اندازه معرفت است.»

اعرابی عرض کرد: آنچه می خواهی بپرس اگر پاسخ دادم که هیچ (وگرنه جواب آنها را از تو فرا خواهم گرفت. و لا قوة الا بالله.

امام علیؑ پرسید: «برترین اعمال چیست؟»

اعرابی گفت: ایمان به خدا.

حضرت سؤال کرد: «راه رهایی از نیستی و نابودی چیست؟»

اعرابی گفت: اعتماد به خداوند.

امام حسین پرسید: «زینت دهنده انسان چیست؟»

اعرابی گفت: علم همراه با حلم.

امام پرسید: «اگر این نشد؟»

اعرابی گفت: مال همراه با مروّت.

حضرت پرسید: «اگر این نشد؟»

اعرابی گفت: «فقر همراه با صبر».

حضرت پرسید: «اگر این نشد؟»

اعرابی گفت: در این صورت صاعقه ای از آسمان بر او فرود آید و بسوزاندش که او سزاوار آن است.

آنگاه امام حسین علیه السلام خندید و کیسه ای که در آن هزار دینار بود، به اوداد وانگشتری خود را که نگین آن به دویست درهم می ارزید، بدو بخشید و فرمود: «ای اعرابی این طلا را به طلبکارانت بده و انگشتی را به مصرف خود برسان.»

اعرابی تمام آنها را گرفت و گفت: «خدا داناتر است که رسالتش را در کجا نهد.»^(۷)

۲. انس بن مالک گوید: پیش امام حسین علیه السلام بودم که کنیز آن حضرت داخل شد و در حالی که دسته ای گل برای آن حضرت آورده بود، به وی سلام داد. امام به او فرمود: «تو را در راه خدا آزاد کردم.»

عرض کردم: او به شما با دسته ای گل سلام کرد. این امر برای آن کنیزچندان مهم نبود که آزادش کردی؟!

فرمود: «خداوند ما را چنین ادب آموخته است. او فرمود: «چون به شما تحیت فرستادند شما نیز تحیتی بهتر از آن یا همانند آن بفرستید». بهتر از تحیت این زن، آزاد کردنش بود.»^(۸)

۳. یک اعرابی نزد امام حسین علیه السلام آمد و با خواندن قطعه ای شعر، حاجت خود را مطرح کرد. قطعه ای که وی خواند چنین بود:

- نوید نشد آن کس که اکنون به تو امید بسته و آن کس که حلقه درخانه تو را به صدا در آورده است.

- تو بخشنده و مورد اعتمادی و پدرت کشنده تبهکاران و فاسقان بود.

- اگر جدّ شما نمی بود، دوزخ بر ما فرود می آمد.

وقتی وی اشعار خود را می خواند، امام در حال خواندن نماز بود و چون از نمازش فارغ شد ردای خود را کنار زد و چهار هزار دینار طلا برداشت و به آن اعرابی داد و با سرودن اشعاری) به همان وزن وقافیه(فرمود:

- این دینارها را بگیر و بدان که من از تو پوزش می خواهم و نیز بدان که من بر تو دلسوز و مهربانم.

- اگر در سیر صبحگاهی ما ابری می بود همانا بزرگ و پر باران می شد و بر تو می بارید.

- اما روزگار دچار تغییر و دگرگونی می شود و دست من خالی و تنگ است.

اعرابی از روی شوق گریست و از ژرفای جانش آه گرمی کشید و گفت:

چگونه این داستان بخشنده، تهی و نابود می شوند؟! (۹)

یاور ضعیفان

این صفت در حقیقت به مثابه شاخه ای از صفات پسندیده بخشش و کرم آن حضرت است. زیرا هر گاه نفس به بلندای صفات پاک و والابرسد نسبت به دیگران مهر می ورزد همچنان که ابر بر زمین و خورشید بر دیگر ستارگان مهربانی و محبت می بخشد.

۱. پس از ماجرای عاشورا، بر شانه آن حضرت زخمی عمیق مشاهده کردند. به نظر می رسید که این زخم در اثر ضربت چند شمشیر بر شانه آن حضرت پیدا شده است. کسانی که این زخم را دیدند دریافتند که این زخمی عادی نیست. از امام سجاد علیه السلام در این باره پرسش کردند. آن حضرت پاسخ داد: «این زخم در اثر حمل تو بره ای بود که حسین علیه السلام آن را بردوش می گرفت و به منزل بیوه زنان و یتیمان و بیچارگان می برد».^(۱۰)

۲. در همین زمینه نوشته اند که معاویه مالی را میان سران و بزرگان تقسیم کرد. چون بارها مالهای تقسیم شده را به صاحبانشان رساندن، حاضران در بارگاه معاویه و در حضور وی در باره کسانی که این اموال میان آنان پخش شده بود، سخن گفتند تا آنکه به گفتگو در باره امام حسین علیه السلام پرداختند. پس معاویه گفت:

حسین این مال را نخست در میان یتیمان کسانی که در رکاب پدرش در صفین کشته شدند، پخش می کند و اگر چیزی از آن باقی ماند، بدان شتر می کشد و شیر می نوشاند.^(۱۱)

معاویه از سرسخت ترین دشمنان امام حسین علیه السلام بود. اما با این وصف در چنین مواردی هیچ چاره ای نداشت مگر آنکه به بزرگی و بخشندگی آن حضرت اعتراف کند!

حضرت تا آنجا در بزرگواری و بخشندگی پیش رفته بود که حتی دشمن دروغگویش که از کشتن هیچ بی گناهی باک نداشت و با کوچکترین اتهامی آنها را از میان می برد و حتی کسانی همچون علی علیه السلام سرور پاکان و امام حسن را از سر راه خود برداشت. بر بالای منبر می رفت و از فضایل امام حسین سخن می گفت و آن حضرت را می ستود!!

۳. آن حضرت برای ترغیب مردم به جود و سخاوت این اشعار رامی خواند:

- چون دنیا به تو بخشید تو نیز همه آن را پیش از آنکه از بین برود، بر مردم ببخش.

- پس بخشش، نابود کننده آن نعمتهای رسیده نیست و بخل نمی تواند آن نعمتهای از دست رفته را نگاه دارد.

در حقیقت او پیش از آنکه گوینده خصال نیک باشد، عامل بدانها بود. داستان زیر از همین ویژگی امام حسین علیه السلام حکایت می کند.

۴. امام حسین به دیدار اسامه بن زید که در بستر بیماری افتاده بود، رفت و شنید که او می گوید: وای از این اندوه.

آن حضرت از اسامه پرسید: ای برادر کدام اندوه؟ اسامه گفت: قرضی که دارم. شصت هزار درهم.

پس امام فرمود: پرداخت آن بر من. اسامه گفت: می ترسم پیش از ادای قرض خود از دنیا بروم. امام فرمود:

«نمی میری مگر آنکه من این قرض را ادا کرده باشم؛ و آن حضرت چنان که خود گفته بود پیش از وفات اسامه، قرض او را پرداخت.»^(۱۲)

شجاعت و دلاوری

ما شیعیان بر این باوریم که ائمه معصوم علیهم‌السلام به قلّه همه کمالات انسانی رسیده و در رسیدن به هر کمالی از همگان گوی سبقت ربوده بودند. اما شرایط خاصّ اجتماعی که هر یک از ائمه علیهم‌السلام در آن به سر می برده اند، موجب می شده تا صفتی مخصوص به همان اوضاع و شرایط در آن نمود بیشتری پیدا کند.

بنابر این می توان گفت که هر کدام از آنان صفتی متفاوت از دیگری داشته اند. صفت برجسته امام حسین علیه‌السلام، که وی را از دیگر ائمه متمایز ساخته، همانا شجاعت و دلاوری آن حضرت است.

هر گاه انسان واقعه کربلا را با آن صحنه های شگفت انگیز به خاطر می آورد صحنه هایی که در آنها خون با اشک و بردباری با مروّت و همدلی با فداکاری آمیخته بود، چهره قهرمان یکی از دلیر مردان این میدان یعنی حسین بن علی علیه‌السلام در شکوه مندترین و درخشانترین شکل خود نمایان می شود به گونه ای که اگر از تواناییهای جنگی آن حضرت که آن را دست به دست و سینه به سینه از پدران خویش به ارث برده بود آگاهی نداشتیم و یا آنکه در این باره مدارک و اسناد قطعی تاریخی در دست نداشتیم و اگر بر این باور و اعتقاد نبودیم که رهبران معنوی می بایست آیت خلقت و معجزه خداوند باشند، چه بسا در بسیاری از حقایق ثابتی که عقل و اندیشه و ضمیر ما در برابر آنها سر تعظیم فرود آورده، گرفتار گمان و تردید می شدیم.

امام حسین علیه‌السلام در واقعه عاشورا در هر مناسبتی به میدان نبرد گام می نهاد و در میان تاخت و تاز اسبان برای یافتن جسد صحابی یا هاشمی که شهید شده بود به جستجوی می پرداخت. و چه بسا تا رسیدن بر سر جسد یاران خود درگیرهای بس خونین میان او و دشمنانش در می گرفت.

هر یک از این درگیریها و نبردها، خود یورش بی همتا و دشوار محسوب می شد. مصیبت، خود از نیروی انسان و اراده او می کاهد. گرسنگی و تشنگی او را فرسوده و ضعیف می کند و توان او را کاهش می دهد و گرمای شدید خود عامل دیگری است که تلاش بیشتری از وی می طلبد.

تمام این موارد، در روز عاشورا برای امام حسین به وجود آمده بود. امّا با این حال او نیم زرهی در بر کرده بود و با یورشهای شجاعانه خویش بردشمن درنده خوی می تاخت. همچون صاعقه ای بود که چون فرود می آمد، دلاوران سپاه دشمن را مانند برگ درخت، در اطراف خود به خاک و خون می نشاند.

یکی از کسانی که در صحنه عاشورا حضور داشت، می گفت:

«هیچ کس را دلیرتر از حسین ندیدم. چون یورش می آورد، دشمنان مانند حیوان ضعیفی که از پیش روی شیر می گریزد، از مقابل او می گریختند. بعلاوه اینکه فسیح تر از ایشان کسی وجود نداشت.»

چون به گذشته باز می گردیم و تاریخ را ورق می زنیم صحنه های کم نظیری از قهرمانیهای آن حضرت را در فتوحات اسلامی و پس از آن در جنگهای امام علی علیه السلام مشاهده می کنیم. امّا این دولاریها با تمام قوّت و اصالت خود نمی تواند همپای شجاعت آن حضرت در روز عاشورا که بی گمان، مظهري شکوهمند در تاریخ انسانی به شمار می آید، قلمداد شود.

عقاد در این باره می نویسد: «در میان نوع انسان هیچ کس دلدارتر از حسین علیه السلام در روز

عاشورا یافت نمی شود.»^(۱۳)

زاهدی عابد

او هر سال به زیارت خانه خدا می رفت مگر هنگامی که شرایط تیره آن روزگار کار را بر وی سخت کرده بود. پیاده به حج می رفت و در کنار خود دهها شتر بدون سوار را همراه می آورد. هر تهنیدست مستمندی را که می دید آنقدر به او می بخشید که توشه اش خالی می شد و آنگاه از دیگرشترانی که همراهش بود، توشه و آذوقه خویش را تأمین می کرد.

هر شب هزار رکعت نماز می گذارد. از فرزند بزرگوارش، امام زین العابدین علیه السلام پرسیدند چرا پدرت کم فرزند بود؟ پاسخ داد:

«او هر شب هزار رکعت نماز می گذارد پس چگونه می توانست فرزندان بیشتری داشته باشد».

بردبار حکیم:

۱. شکیبایی آن است که انسان در سخت ترین شرایط بر اعصاب خود مسلط باشد. بی گمان امام در روز عاشورا در دشوارترین و سخت ترین حالتی بوده که انسان در برابر ظلم و ستم پایداری کرده است. اما با این همه آن حضرت شکیبایی ورزید، آن گونه که حتی فرشتگان آسمانی از مقاومت دلیرانه و قدرت اراده و عزم پولادین وی به شگفت آمدند.

۲. یکی از خادمان آن حضرت مرتکب عملی شد که بر وی مجازات لازم بود. امام دستور داد او را حد بزنند. خادم گفت: مولای من (وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ) و آنهایی که خشم و غضب خود فرو نشانند (امام فرمود: رهایش کنید. خادم گفت: (وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ) و از بدی مردم در گذرند (امام فرمود: از تو گذشتم. خادم گفت:

(وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ) و خداوند نیکو کاران را دوست می دارد (امام فرمود: «تو در راه

خدا آزادی و دو برابر مبلغی که پیش از این به تو می دادم، به تو خواهم داد».^(۱۴)

سخنور بدیهه سرا

در کتابهای تاریخی گنجینه ای از سخنان فصیح و گهربار حسین بن علی علیه السلام گرد آوری شده است. اما در اینجا تنها به ذکر اندکی از آن همه بسنده می کنم:

۱. عثمان، اقدام به تبعید «ابوذر» صحابی بزرگوار پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم کرد. امام علی و فرزندان برای بدرقه ابوذر حاضر شدند. امام حسین با توجه بدین مناسبت، خطاب به ابوذر فرمود:
«ای عمو! خداوند هر گاه که بخواهد به دگرگون ساختن اوضاعی که می بینی تواناست. این قوم دنیای خود را از تو دریغ داشتند و تو دین خود را از آنان دریغ داشتی.

حال آن که توبه آنچه آنان تو را از آن باز داشته اند، بی نیازی و آنان بدانچه که تو از ایشان دریغ داشته ای، بسیار نیازمندند. پس از خدای صبر و پیروزی خواه و برای دوری از حرص و بی صبری از اویاری بجوی که شکیبایی جزئی از دین و کرم است، و حرص روزی نمی آورد و بی صبری اجل را به تأخیر نمی اندازد».^(۱۵)

۲. اعرابی نزد امام حسین علیه السلام آمد و گفت: من از «هرقل» و «جعلل» و «اینم» و «مهمم» خدمت تو آمده ام.

امام حسین خندید و فرمود:

«ای اعرابی! به گونه ای سخن گفتی که جز دانایان آن را در نیابند»

اعرابی گفت: من بیش از این نیز توانم گفت. آیا تو نیز می توانی چنان که من می گویم پاسخ دهی؟ امام به او اجازه سخن داد. پس اعرابی به خواندن این اشعار آغاز کرد:

هفا قلبی الی اللّٰه و وقعد ودع شـرخیه

و در ادامه نه بیت بر همین وزن خواند. پس از آنکه اعرابی اشعار خود را خواند امام

حسین علیه السلام اشعاری بر همان وزن و قافیه در پاسخ او سرود:

فما رسم شیطانی قد تحت آیات رسمیه

سـفـور درجـت ذیـلـین فـی بوغـاء فاعیـه
هـتـوف حـرجـف تـتـری عـلی تـلـیـد تـویـه

آنگاه امام حسین به تفسیر کلمات دشوار اعرابی پرداخت و فرمود:
«مقصود وی از هرقل، پادشاه روم و از جعلل، نخلهای کوتاه و از اینم، پشه درخت و از مهمم، چاه پر آب است».

این اوصاف سرزمینی بود که آن اعرابی از آنجا آمده بود.
سپس اعرابی گفت: تا امروز کسی را از این جوان خوش سخن و گشاده زبان و خوش فکرتر ندیده بودم».^(۱۶)

از دیگر سخنان ارزشمند آن حضرت است که فرمود:
«بدترین خویهای پادشاهان، ترس از دشمنان و درستی با ضعیفان و بخل در هنگام بخشش است».^(۱۷)

و نیز از اندرزهای لطیف آن حضرت است که فرمود:
«کاری که توان آن را نداری عهده دار مشو، و به استقبال آنچه که بدان نمی رسی، مرو و بدانچه بر آن قدرت نداری عادت مکن و بیش از درآمد، خرج مکن و جز به اندازه کاری که کرده ای پاداش مطلب و جز به خاطر نیل به طاعت خداوند شاد مشو و جز بدانچه که خود را شایسته آن می دانی، دست مبر».^(۱۸)

از دیگر سخنان گهربار آن حضرت، هنگامی است که از وی پرسیده شد:

فضل چیست؟

آن حضرت فرمود: «نگاهدشت زبان و بذل احسان».

پرسیده شد: پس نقص چیست؟

فرمود: «به رنج افتادن به خاطر کاری که تو را سود ندهد».

قیام عاشورا

معاویه و حکومت سلطنتی

باید دانست که خلافت در بینش اسلامی پدیده ای موروثی نبود. امّاکسانی که در عهد عثمان، راه خلافت را برای خود هموار کرده بودند می خواستند آن را موروثی کنند. روزی در مجلسی که جمع بسیاری از بنی امیه در آن گرد آمده و امام علی علیه السلام و عثمان نیز در آن حاضر بودند، ابو سفیان سر کرده مخالفانی که جنگهای خونباری برای جلوگیری از انتشار اسلام بر پا کرده بود، نیز در این مجلس شرکت جست. او اینک شیخ بنی امیه بود و در نزد آنان مردی محترم به شمار می رفت. بنی امیه نیز در آن روز تنها حزب حاکم بر دستگاہها و نهادهای سیاسی حکومت اسلامی محسوب می شدند.

ابو سفیان که دیگر بینایی خود را از دست داده بود، با عصایی که در دست داشت راه خویش را پیدا می کرد. او در آن هنگام احساس کرده بود که عمرش سر آمده و بزودی مرگ وی را در کام خود فرو خواهد برد. چون نشست از یکی از حاضران پرسید: آیا در این مجلس کسی غیر از فرزندان امیه حضور دارد؟ مرد پاسخ داد: در این مجلس غریبه ای نیست.

ابو سفیان وقتی از این بابت مطمئن شد، خطاب به حاضران گفت:

حکومت را مانند توپ بین خود دست به دست بگردانید. پس سوگند به کسی که ابوسفیان به او سوگند می خورد نه بهستی وجود دارد و نه دوزخی. همه حاضران به او گوش فرا داشتند و سخنانش را به گوش سپردند. در آن مجلس کسی جز امیر مؤمنان علی علیه السلام بر او اعتراض نکرد.

امیرمؤمنان او را به خاطر آشکار داشتن کفرش مورد نکوهش قرار داد. اما ابو سفیان زبان به پوزش گشود و گفت: من گناهی ندارم بلکه فریب سخن مردی را خوردم که گفت در این مجلس غریبه ای حضور ندارد و گرنه از عاقبت اندیشی به دور بود که من آشکارا چنین سخنانی بگویم.

این مجلس به پایان رسید و آن جمع پراکنده شدند. اما با این وجود این مجلس تأثیر بزرگی در آینده اوضاع سیاسی مسلمانان گذارد.

آری سخنان ابو سفیان از توطئه ای قدیمی پرده برداشت و نخست حزب حاکم اموی و سپس هر کس که خواهان دستیابی به قدرت بودومی خواست به خاطر کینه ها و دشمنیهای گذشته، نهادهای اسلامی را از میان ببرد، بدان جامه تحقیق پوشاند. هدف از موروثی کردن خلافت، تسلط بر حکومت بود تا پس از آن بتوانند هر کار که خواستند، انجام دهند.

ابو سفیان و دیگر همفکرانش، در این راه هر مشکلی را آسان و هرزشتی را زیبا جلوه می دادند چرا که آنان به بهشت و دوزخی باور نداشتند و به پیامبر ﷺ و جانشین او بی اعتنا بودند. هیچ باک نداشتند اگر آرمان مقدس و شریفی لکه دار و آلوده می شد و یا از فردی خوشنام به بدی یاد می شد. زیرا فرا روی آنان آینده ای بود که استفاده از هر وسیله ای را در جهت رسیدن بدان، برای ایشان توجیه می کرد و حتی وسایلی که برای نیل به این هدف به کار گرفته می شد مقدس و محترم به شمار می آمد. این طرز اندیشه کاملاً شبیه تفکر جاهلانه ای بود که از مغزهای خالی و پوشالی آنان تراویده بود.

هنگامی که با رویدادهایی که از اواخر روزگار خلافت عثمان تا به روی کار آمدن دولت عباسیان همراه شویم، در خواهیم یافت که بهترین و صحیح ترین تفسیر برای روشن کردن روند این رویدادها همان سخن ابوسفیان و اعتقاد وی و پیروان اوست.

جنگهایی که در عصر خلافت امام علی به وقوع پیوست و حرمتهایی که در دوران حکومت معاویه نادیده گرفته شد و حمله‌هایی که در روزگار حکومت یزید روی داد و نبردها و جنگهای دیگری که در دوران حکومت سایر خلفای اموی صورت پذیرفت، همه و همه بر مبنای همین اصل و برای تحقق بخشیدن به این نقشه قدیمی و کهنه به اجرا در آمد.

حزب اموی جز به غارت اموال و تشکیل سلطنت و به بندگی گرفتن تمام مردم، آن هم به هر وسیله نمی‌اندیشید. بنابراین هر کس بخواهد رخدادهای سیاسی را در این برهه طولانی از این حقیقت آشکار (سخن ابو سفیان) جدا کند در حقیقت معلول را از علت و مسبب را از سبب خویش جدا کرده است.

حق موروثی

بدین گونه بود که حزب اموی از همان روز که عثمان که به خلافت راه یافت خواست آن را حق شخصی و موروثی از آن خود جلوه دهد. اما مسلمانان با بیداری خویش و هشدار برخی از صحابه بزرگ رسول اکرم ﷺ همچون ابوذر غفاری و عمرو بن حمق، این توطئه را به خوبی احساس کردند و آتش انقلابی را بر افروختند که کاخ و آما و آرزوهای بنی امیه را در هم کوفت و رؤیاهای شیرین آنان را که بر پایه خلافت عثمان بنا شده بود، تیره و تار ساخت.

اما بنی امیه برای رسیدن به حکومت، تز خود را به گونه دیگری مطرح کردند. و چنان که می دانید به خونخواهی عثمان برخاستند. این نخستین نشانه ای بود بر آن که آنان خود را پس از عثمان وارث خلافت اومی پنداشتند و اگر غیر از این بود، می توانستند پس از آنکه با دیگر مسلمانان همصدا شوند و با امام علی عَلَيْهِ السَّلَامُ بیعت کنند، به خونخواهی عثمان برخیزند. ولی آنان چنین قصدی نداشتند. بلکه حکومتی همچون حکومت روم و ایران را خواهان بودند که در آنها فرزند، وارث تاج و تخت پدر می شد و حتی پسر شیره خواره ای می توانست پس از پدرش به سلطنت رسد.

اما معاویه به همین ادعا بسنده نکرد. بلکه پیراهن عثمان را در شام برافراشت و پنجاه هزار مرد جنگی زیر آن گرد آمده بر مظلومیت عثمان گریستند و محاسنشان به اشک چشمانشان آلوده شد.

آنگاه پیراهن عثمان را بر فراز نیزه خویش بر افراشتند و با خدا پیمان بستند که شمشیرهای خود را در نیام نکنند مگر آنکه قاتلان عثمان را بکشند یا خود کشته شوند.

آیا شیوه معاویه، برای قصاص قاتلان عثمان درست بود؟ آیا طریق قصاص، آن بود که از بیعت با خلیفه جدیدی که منتخب مهاجران و انصار در مدینه و تمام مسلمانان جهان اسلام بود، سر باز زند؟

آیا طریق خونخواهی عثمان آن بود که معاویه از بیعت با علی عَلِيٍّ خودداری کند و در آن شرایط حساس و ناهنجاری که هیچ چیز جز پر کردن خلأها و وحدت کلمه مفید واقع نمی شد، بر حکومت امام علی بشورد؟

آیا نشانه علاقمندی و محبت معاویه به عثمان آن بود که پیراهن آغشته به خونش را چونان درفشی بر افرازد و به بهانه آن تمام انگیزه ها و احساسات جاهلی را جان بخشد و یکی از بدترین جنگهایی که اسلام را دچار تزلزل ساخت و بسیاری از مسلمانان را نابود کرد، به وجود آورد؟! ^(۱۹)

هدف تنها انتقام از قاتلان عثمان نبود و گرنه چرا معاویه نامه هایی جداگانه به طلحه و زبیر نوشت و هر یک از آنان را به نام امیرمؤمنان یاد و ادعا کرد که آنان به خلافت از علی سزاوارترند و برای رسیدن آنان به خلافت از آنها پشتیبانی می کند و پیشاپیش برایشان از شامیان بیعت گرفته است؟!

بلکه مقصود معاویه آن بود که در جهان اسلام، آشوب و هرج و مرج پدید آید و در این میان خود به حکومتی که همواره آرزویش را در سر می پروراند دست یابد و البته حزب اموی نیز در پشت صحنه این هدف شوم جای داشت.

به صحنه دیگری توجه کنید. هنگامی که معاویه در اجرای توطئه خود موفق شد و به لطف ایادی و عوامل خود توانست حکومت را از دست صاحبان شایسته اش بیرون کند و به تمام اهداف و خواسته هایش برسد، در صدد این اندیشه بر آمد که یزید، فرزند شرابخوار و قمار بازش را پس از خود به جانشینی بگمارد.

این رویداد را نمی توان جز بدانچه پیش از این گذشت، تفسیر کرد. مسأله عمیقتر از آن است که ما فکر می کنیم. جانشین کردن یزید، تنهاجانشینی پسر از پدر نبود بلکه تحویل خلافت به دست پادشاهی اموی وستمکاره بود. مروان بن حکم نیز در روزگار خلافت عثمان به همین نکته اشاره کرد، وی هنگامی که مردم گرداگرد مرکز حکومت عثمان را گرفته بودند و از وی حقوق مشروع خود را می خواستند به آنها خطاب کرد پرسید: از «حکومت ما» چه می خواهید؟ پس این حکومت شماست که می خواهید آن را با چنگ و دندان در دستتان باقی نگه دارید.

تمام رخدادهایی که در این مسیر به وقوع پیوست نیز این تفسیر را تأیید و تأکید می کند. حتی روزی یکی از هواداران بنی امیه به مسجدی که شماری از سران و بزرگان مسلمان نیز در آن حضورداشتند آمد و بر منبر نشست. معاویه آن روز در صدر مجلس نشسته و یزید نیز در کنارش جای گرفته بود. مرد نخست به معاویه و آنگاه به یزید نگریست و در حالی که شمشیرش را در هوا تکان می داد، گفت:

امیرمؤمنان این است (معاویه). پس اگر مُرد این (یزید) خلیفه است. آنگاه، در حالی که شمشیرش را می جنباند، گفت: وگرنه این خلیفه است (اشاره به شمشیر). مردم نیز از ترس آخرین خلیفه ای که آن مرد معرفی کرده بود، یعنی همان شمشیر بران و پر نیرنگ، سخن او را پذیرفتند.

معاویه مُرد و یزید به والیانش طی نامه ای دستور داد که برای او از مردم بیعت گیرند. نامه او به مدینه رسید. در پی این دستور، حاکم مدینه از امام حسین بن علی علیه السلام خواستار بیعت با یزید شد. اما همان طور که انتظار می رفت آن حضرت از بیعت با یزید خود داری کرد و خانواده و یارانش را جمع آورد و برای علنی کردن قیام و انقلابش به سوی مکه رهسپار شد.

هدف آن حضرت از این انقلاب، تنها از میان بردن یزید نبود بلکه وی می خواست ریشه حزب اموی را از بیخ بر کند و بر تیرگی و ظلمتی که بر جهان اسلام سایه افکنده بود، خاتمه بخشد. بی گمان این قیام به سود امام حسین علیه السلام تمام می شد.

امام حسین علیه السلام در نظر داشت چند روزی در مکه مکرمه اقامت گزیند. مردم به جایگاه والای آن حضرت در نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و نیز به سابقه درخشان وی در مکتب اسلام و به استواری گامهای او در مسایل مربوط به مسلمانان بخوبی آگاه بودند.

یزید صد مرد مسلح برای ترور امام حسین علیه السلام به مکه فرستاد. امام که از توطئه یزید آگاه شده بود، از اقامت در مکه منصرف شد و تصمیم گرفت به سمت کوفه حرکت کند. چرا؟ تغییر تصمیم آن حضرت منوط بر عواملی بود که می توان در اینجا به طور خلاصه بدانها اشاره کرد:

۱. اگر امام حسین علیه السلام علیه بنی امیه اعلان جنگ می داد، هواداران حکومت در مکه بسیار بودند و ممکن بود حادثه ای در مکه اتفاق افتد که با قداست و حرمت خانه خدا منافات داشته باشد. از طرفی اگر امام حسین در اینجا به جنگ می پرداخت و پیروز می شد، باز هم بی فایده بود. زیرا در پس او دولتی نیرومند و مسلح وجود داشت که نیروهایش در همه جا پراکنده و آماده بودند و تنها رسیدن یک سپاه کوچک از طرف حکومت برای خاموش کردن آتش این انقلاب کافی به نظر می رسید. از طرفی حکومت بنی امیه، همواره در مکه پایگاهی محکم برای خود داشت در حالی که همان وقت کوفه بزرگترین نیروی اسلامی را در خود جای داده بود.

باید به این عامل نیز این نکته را افزود که در مکه مزدوران بنی امیه بسیار بودند و احتمال داشت که آنان روایاتی جعل کرده به امام نسبت دهند که ساحت آن حضرت از آن تهمت ها پاک بود. چنان که پیش از وی همین کار با امیرمؤمنان علیه السلام و به دست ابوهریره صورت پذیرفته بود.

تنها چیزی که برای امام حسین علیه السلام اهمیت داشت آن بود که مردم بدانند که او بر حق است و دشمنانش بر باطل و بدین وسیله آنان نیز به راه حق که خود وی تبلور آن بود پیوندند و از راه باطل که دشمنانش نمایندگان آن بودند، دوری گزینند.

اگر هم امام حسین اعلان جنگ نمی داد، باز هم نتیجه آن بود که به شمشیر همین کسانی که از جانب حکومت مأموریت یافته بودند تا آن حضرت را بکشند و زیر لباسهای احرام سلاح حمل کرده بودند، کشته شود.

۲. ابن زبیر در مکه سکونت داشت و خود را برای خلافت از امام حسین علیه السلام شایسته تر می پنداشت. بنابر این برای او مهم نبود که برای از میان برداشتن رقیب خود با یزید، که ادعا می کرد از دشمنان اوست، دست دوستی دهد. هم چنان که پدرش، زبیر، نیز همین کار را در جنگ جمل کرد. در آن جنگ زبیر به صفوف مخالفان علی علیه السلام، که مخالفان خود وی نیز بودند پیوست، تا بدین وسیله خلافت را به خود اختصاص دهد.

از طرفی امام حسین نیز نمی خواست خود را با فرزند زبیر درگیر کند. چرا که مسأله مهم تری وجود داشت و آن اینکه خلافت در شام به فرمانروایی ستمکاره رسیده بود و این انحراف، خلافت را از مسیر حق خارج کرده و به طرف باطل سوق داده بود و قطعاً این مسأله، از جریان ابن زبیر مهمتر و تلختر بود.

۳. همین که امام حسین علیه السلام در هنگامی که مردمان از هر گوشه و کنار، در روز هشتم ذی حجه، به سوی خانه خدا می آمدند، از مکه خارج می شد، خود تبلیغی بزرگ برای اعلان مقصودش بود. بلکه می توان گفت که همین حرکت به تنهایی برای بیداری مردمان شهرهایی که از پایتخت خلافت دور و از رویدادهایی که در آنجا می گذشت، بی خبر بودند کافی جلوه می کرد.

آنگاه امام حسین با قافله شکوهمند خود به سوی کوفه رهسپار شد. مردم کوفه پیروی خود را از امام اعلان کرده و با وی دست بیعت داده بودند. آنان به امام حسین وعده داده

بودند که همان طور که در کنار پدرش علی علیه السلام به جنگ با شامیان پرداختند اینک نیز حاضرند در رکاب امام حسین با آنان نبرد کنند.

مسلم بن عقیل پسر عموی امام حسین که فردی متنفّذ و امین بود، به عنوان رهبر آنان برگزیده شد.

اما اندکی بعد طوفانهای سیاه وزیدن گرفتند و چنان که امام حسین علیه السلام خود بیان می کند، هواداران و یارانش خوار می شوند و بیعتش را زیر پامی نهند و سپاهش زیر تریب و ترغیب نیروی شام از میان می رود.

اضافه بر این عوامل، سبب دیگری هم بود که حرکت تاریخ را دگرگون ساخت و آن پای بندی یاران امام حسین علیه السلام به حق، حتی در سخت ترین و طاقت فرساترین شرایط، بود. حال آن که شامیان در مقابل، از ارتکاب هیچ جنایت و ترور و نیرنگی باک نداشتند.

برای اثبات این نکته تنها دو ماجرا را نقل خواهیم کرد تا با نگرش بدانها بتوان تفاوت میان حرکت و جهت گیری میان امام حسین علیه السلام و یزیدویارانشان را دریافت.

مسلم بن عقیل حاکم مطلق کوفه بود و عبید الله بن زیاد به کوفه آمد تا بلکه اوضاع را به سود بنی امیه تغییر دهد. یکی از بزرگان کوفه به نام «هانی بن عروه»، در بستر بیماری بود. ابن زیاد تصمیم گرفت به عیادت هانی رود تا شاید بدین وسیله او را با خود همراه کند.

مسلم در خانه هانی بود و هانی که از آمدن زیاد مطلع شده بود به مسلم دستور داد در نهانگاهی پنهان شود تا چون فرستاده یزید و فرمانده امویان کوفه به خانه اش آمد، مسلم از نهانگاه خویش بیرون آید و گردن ابن زیاد را بزند و از شر او و یزید خود را خلاص کند.

ابن زیاد به عیادت هانی آمد و هانی لحظه به لحظه در انتظار آن بود که مسلم از نهانگاه خویش بیرون آید و کار را یکسره سازد. اما دقایق و لحظات سپری می شد. و مسلم به قولی که داده بود عمل نمی کرد. هانی شروع به خواندن اشعاری کرد که به نحوی مسلم را بر کشتن

ابن زیاد ترغیب می کرد. ابن زیاد که تا حدودی متوجه این مسأله شده بود با ترس از خانه هانی گریخت.

با رفتن ابن زیاد، مسلم از نهانگاهش بیرون آمد. هانی او را موردنکوهش قرار داد که چرا در کشتن ابن زیاد سهل انگاری و تعلل کردی؟

مسلم در پاسخ گفت: رسول خدا ﷺ فرمود:

«سلمان پیمان شکنی نمی کند».

سخن رسول خدا اولین و آخرین میزان و مقیاس برای حرکت در منطق یاران امام حسین بود. زیرا آنان هدفی جز رسیدن به خشنودی خدا نداشتند و هیچ گاه خشنودی خداوند به نافرمانی او منجر نمی شود و نمی توان با انجام معصیت، مدعی اطاعت از خداوند شد.

اما اوضاع واژگون شد و مسلم به شهادت رسید. امام حسین علیه السلام در راه آمدن به کوفه خبر شهادت مسلم را دریافت کرد. حال آن که آن حضرت در آن شرایط به یارانی نیاز داشت که او را یاری رسانند و کمکش کنند. چراکه پیشاروی امام شهر کوفه بود که از یاری وی دست کشیده بود و در پشتش مکه بود که مخالفان امام اعم از یاران بنی امیه و دیگران در آن گردآمده بودند. در برابر این همه مخالفت تنها در حدود هزار نفر با امام حسین علیه السلام بودند و شرایط اقتضا می کرد که آن حضرت به هر وسیله ای که شده همین تعداد یاران خود را نیز از دست ندهد.

اما آن حضرت موضوع را بصراحت با یاران خود در میان گذارد و به آنان گفت که حکومتش در کوفه ساقط شده و به موقعیت دشواری گرفتار آمده است و هر کس که بخواهد می تواند از این سپاه جدا بشود و به راه خود رود. به خطبه امام پس از سقوط کوفه توجه کنید :

«ای مردم! من با این تصور که مردم عراق با من هستند شما را گردآوردم و اینک گزارشی دردناک از پسر عمویم به من رسیده که دلالت بر این دارد که شیعیان ما از یاری ما دست

برداشته اند. پس هر کس از شما که بر جنگ شمشیرها و تیزی نیزه ها صبر می کند با ما همراه شود و گرنه بازگردد».^(۲۰)

هدف امام حسین علیه السلام از قیامش جز خدا نبود برای همین چنان عمل می کرد که خداوند می خواست، صریح و واضح و بدون مکر و نیرنگ.

حال بد نیست در باره یاران یزید به نقل دو ماجرای تاریخی بپردازیم:

۱. ابن زیاد، هانی بن عروه یکی از رهبران و بزرگان شیعی کوفه را به این بهانه که می خواهد در باره برخی از امور با وی مشورت کند به حضور خود طلبید، هانی فریب ابن زیاد را خورد و به قصر امارت رفت چون وارد آن مکان شد او را دستگیر و شکنجه کردند و سپس به شهادتش رساندند. این در حالی بود که آنان به هانی قول داده و سوگند خورده بودند که با وی کاری ندارند.

۲. پیروان امام علی علیه السلام در پی هانی به قصر الاماره آمده، گرداگرد آن را به محاصره خود در آوردند و خواستند هانی را که به فریب او را به قصر الاماره برده بودند، آزاد کنند. حال آن که هانی در آن لحظه اصلاً در قید حیات نبود.

یاران و هواخواهان بنی امیه از فراز قصر به معترضان، اطمینان می دادند که هانی زنده است و پس از پایان شورا به میان آنان باز خواهد گشت.

سپس آنان را به آمدن سپاهیان شام که اینک به نزدیکیهای کوفه رسیده بود، تهدید کردند و با بذل و بخشش اموال فراوان از خزانه بیت المال در جلب آنان کوشیدند.

کوفیان اندک اندک به تفرقه دچار شدند تا آن که کوفه کاملاً در دست بنی امیه افتاد. نخستین کاری که آنان انجام دادند کشتن مسلم پس از به قتل رساندن هانی بود.

آنچه از مطالعه و بررسی تاریخ نهضت حسینی به دست می آید آن است که سبب سقوط آن، همین وعده های دروغین و تهدیدهای پرحیله و نیرنگ بوده است.

ابن زیاد پس از تسلط کامل بر کوفه لشکری به نام جنگ با ترکان و دیالمه گرد آورد. چون کاروان امام حسین به نزدیکی کوفه رسید، ابن زیاد این سپاه را به رویارویی با امام فرستاد تا او را دستگیر سازند و یا به قتلش برسانند. نخستین سپاهی که از این لشکر با امام حسین رو به رو شد متشکل از هزار مرد جنگی بود که فرماندهی آنان را حر بن یزید ریاحی برعهده داشت.

«حُر» از امام خواست که یا بیعت کند و یا آنکه دست بسته به کوفه آید. امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام پیشنهاد او را نپذیرفت و راهی بین راه کوفه و مدینه را انتخاب کرد. حر نامه ای به ابن زیاد نوشت و ابن زیاد بر لزوم جنگ با امام حسین دستور داد. سپاهی که شمار آنان به بیش از سی هزار تن می رسید به رویارویی امام شتافت. این دو سپاه در جایی به نام کربلا^(۲۱) بایکدیگر رو به رو شدند.

روز نهم ماه محرم الحرام بود که نامه ابن زیاد به عمر سعد فرمانده سپاه بنی امیه رسید. ابن زیاد در این نامه فرمان داده بود که نخست آب را از دسترس حرم رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ببندند و سپس با آنان جنگ کنند.

امام یک شب از آنان مهلت خواست. چون روز دهم محرم فرا رسید یزیدیان بر خیمه گاه ابا عبد الله یورش آوردند. هفتاد و دو تن از یاران دلاور امام حسین به مقاومت و مبارزه پرداختند و پس از آنکه دلاوریهای بسیاری از خود نشان دادند، یکی پس از دیگری به خون خویش غلتیدند.

برادران امام نیز در این میدان کشته شدند که در رأس آنان باید از حضرت ابو الفضل العباس عَلَيْهِ السَّلَام یاد کرد. فرزندان امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام نیز به شهادت رسیدند. حتی فرزند کوچک و شیر خواره وی در آغوشش کشته شد. دیگر کسی جز آن حضرت زنده نبود. امام حسین خود به تنهایی بر صفوف دشمنان حمله ور شد و شجاعتی بزرگ از خود نشان داد.

شمار بسیاری از سپاه کوفه کشته شدند. هنوز ساعاتی نگذشته بود که تقدیر با تیر غدار خویش به دست حرمله و با سر نیزه خویش به دست سنان بن انس و با شمشیرش به دست شمر بن ذی الجوشن بر آن حضرت هجوم آوردند. لحظاتی بعد امام حسین تشنه و مظلوم بر خاک افتاد... براو و یارانش هزاران درود! پس از این واقعه دهشتناک که با شهادت سیدالشهداء و یاران پاکش در سرزمین کربلا آن هم به شکلی فاجعه بار به پایان رسید مردم تمام نقاط جهان اسلام از این ماجرا آگاه شدند و تخت بنی امیه به لرزه افتاد.

زمانی دراز نگذشت که آتش انقلاب در هر گوشه و کناری بر افروخته شد و در نهایت حکومت اموی از صحنه تاریخ محو گردید.

اما مشکل با سقوط بنی امیه کاملاً تمام نشده و حکومت اسلامی همچنان از مجرای صحیح خود منحرف بود. با این وجود قیام سیدالشهداء و نهضت بزرگ وی جبهه ای نیرومند و متحد پدید آورد که در برابر هرگونه انحرافی که از سوی جنایتکاران اعمال می شد، ایستادگی می کرد.

در واقع اگر ما رویدادهای تاریخی را به دقت مورد مطالعه قراردهیم، در خواهیم یافت که هرگونه دعوت راستین و صادقی در این دوران دراز، جوشیده از نهضت عاشورای امام حسین علیه السلام بوده است.

بدین سان می توان گفت که قیام امام حسین همواره به عنوان پایگاهی اصیل برای حرکات اصلاح طلبانه در تاریخ اسلام مطرح بوده است و تا ابد نیز چنین خواهد بود.

پاورقی ها

۱. بحار الانوار، ج ۱۰.
۲. قاموس اللغة" ذیل ماده شیر و نیز بحار الأنوار، ج ۱۰۴، ص ۱۱۱.
۳. سوره الرحمن، آیه ۲۴ - ۲۰.
۴. مستدرک، ج ۲، ص ۶۲۶.
۵. معالم الزلفی، ص ۲۵۹.
۶. در حقیقت معاویه با این جمله می خواست انصار را به ریشخند بگیرد. چرا که آنان پیش از اسلام در شمار عمال یهودیان مدینه بودند و با شتران خود باغستانهای یهودیان را آبیاری می کردند. (مؤلف)
۷. اعیان الشیعه - سیّد محسن امین، ص ۴۰ - ۲۹.
۸. أبو الشهداء - عباس محمود عقّاد.
۹. معصوم پنجم، جواد فاضل و نیز مناقب، ج ۴، ص ۶۶.
۱۰. اعیان الشیعه، ج ۴، ص ۱۳۲.
۱۱. أبو الشهداء - عباس محمود عقّاد.
۱۲. اعیان الشیعه، ج ۴، ص ۱۲۶.
۱۳. أبو الشهداء - عباس محمود عقّاد، ص ۴۶.
۱۴. الفصول المهمّة، ص ۱۵۹.
۱۵. روضة الكافی، ص ۲۰۷.
۱۶. أبو الشهداء، عباس محمود العقّاد، ص ۷۳، به نقل از مطالب السّؤل.
۱۷. بلاغة الإمام الحسين، ص ۱۲۸.
۱۸. همان مأخذ، ص ۱۵۴.
۱۹. فی رحاب علیّ علیّه السلام - خالد محمّد خالد: ص ۱۶۳ ۱۶۲.
۲۰. بلاغة الإمام الحسين، ص ۶۹.
۲۱. کربلا نام جایی است که با بغداد امروزی ۱۰۵ و با کوفه ۷۵ کیلومتر فاصله دارد.